

تحلیل فقهی، حقوقی قوانین مرتبط با مصادره

* اموال

حجت عزیزاللهی**

چکیده

مصادره اموال از دیرباز یکی از مجازات‌های مرسوم در جوامع مختلف بوده است تا جایی که می‌توان جلوه‌هایی از آن را در روم، یونان و ایران باستان مشاهده نمود. بعد از ظهور اسلام نیز از زمان خلفا همواره مصادره اموال به عنوان یک مجازات مطرح بوده است. در زمان حاضر هم ضمن مواد قانونی متعددی می‌توان مصادیق آن را یافت. پژوهش حاضر با روش توصیفی، تحلیلی ابتدا به بررسی لغوی و اصطلاحی «مصادره» پرداخته است و برای تبیین ماهیت آن، واژگان مشابه آن مانند ضبط اموال، سلب مالکیت و... را مورد بررسی قرار داده که در نهایت می‌توان ماهیت مصادره را «سلب دائمی مالک از حقوق مالکانه توسط حکومت و تملیک آن اموال به دولت بدون عوض» معرفی نمود. در گام بعد، مبانی فقهی مصادره اموال به عنوان مجازات مورد بررسی قرار می‌گیرد که در نتیجه می‌توان گفت مشهور فقهای اسلامی، اعم از اهل سنت و امامیه قائل به مشروعیت مصادره اموال به منظور مجازات شده و برای این نظریه ادله فراوانی از جمله مشروعیت تعزیر مالی و روایاتی از سیره معصومین علیهم‌السلام از جمله ماجرای تخریب مسجد ضرار توسط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به آتش کشیدن محله شراب‌فروشان توسط امیرالمومنین علیه‌السلام و نیز شواهدی از سیره اصحاب مانند برخی افعال خلیفه دوم آورده‌اند. با این همه، تمامی این ادله قابل خدشه هستند، زیرا گرچه مشروعیت تعزیر مالی قابل دفاع است و مشهور فقها آن را پذیرفته‌اند، اما نمی‌توان مصادره اموال را مصداق آن دانست، زیرا تعزیر مالی عبارت است از الزام به پرداخت جریمه، و مصادره اموال عبارت است از سلب مالکیت اموال موجود، که این دو پدیده با هم تفاوت ماهوی دارند. روایات مورد استناد در این زمینه نیز به خاطر خدشه‌های سندی و دلالتی بسیاری که دارند، قابل پذیرش نبوده و سیره اصحاب هم فاقد حجیت است.

کلید واژه‌ها: مصادره، تعزیر، مجازات مالی، ضبط اموال، سلب مالکیت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۰۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه یزد، یزد، ایران (h.azizollahi@yazd.ac.ir).



مقدمه

ایران از جمله کشورهایی است که قانون اساسی و قوانین موضوعه آن با در نظر گرفتن موازین فقهی تنظیم شده است. بررسی مجموعه قوانین مصوب نشان می‌دهد که از سال ۱۳۵۷ تا کنون، قوانین متعددی تصویب شده است که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم به مصادره اموال مربوط می‌شود.

از جمله این قوانین، می‌توان به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی و قانون «نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» با ۱۵ ماده و ۵ تبصره و نیز مواد ۵۲۲، ۵۳۹، ۵۶۲، ۵۸۸، ۶۴۰، ۷۰۹ و ۷۱۲ قانون مجازات اسلامی و ماده ۴، ۱۳، ۱۴، ۲۸ و ۳۰ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و ماده ۳ و ۴ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و ماده واحده قانون راجع به جلوگیری از عمل قاچاق توسط وسایل نقلیه موتوری و ماده ۱۸ قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوراکی و آشامیدنی و ماده ۳ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح و ماده واحده قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و واردکنندگان، توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان اسکناس مجعول اشاره نمود.

در برخی از این قوانین، مصادره به‌عنوان یک مجازات تعزیری بیان گردیده است؛ برای نمونه، ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، یکی از مجازات‌های درجه اول را مصادره کل اموال شخص مجرم بیان کرده است.

با توجه به اینکه این قوانین به تأیید شورای نگهبان قانون اساسی، رسیده و مشروعیت فقهی نیز پیدا کرده است، بررسی میزان سازگاری این قوانین با مبانی فقهی ضروری به نظر می‌رسد، زیرا این قوانین مستند قضات دادگاه بوده و بر اساس آن‌ها مبادرت به صدور حکم می‌نمایند و طبق این آراء بسیاری از اموال محکوم به مصادره می‌شود. این در حالی است که بخش قابل توجهی از این اموال جزو اموال نامشروع محسوب نمی‌شود و طبق اصل احترام اموال تعدی به آن‌ها جایز نمی‌باشد؛ پس ضروری است که پیرامون مبانی پدیده مصادره اموال در فقه بررسی شود تا وجه مشروعیت آن به‌عنوان نوعی از سلب مالکیت روشن گردد.



البته در طول تاریخ اسلام در جوامع مختلف اسلامی مصادره جزو اعمال حاکمان بوده و بیشتر با امور حکومتی و سیاسی ارتباط داشته است تا ریشه فقهی داشته باشد، اما باید توجه داشت که فقهای بسیاری از فقهای شیعه مانند مقدس اردبیلی، محقق ثانی، فاضل قطفی، فاضل شیبانی و امام خمینی^۹ و فقهای مذاهب اهل سنت مانند ابو یوسف، ابو سعید، ابن قیم، ماوردی و ابن تیمیه به این مسئله پرداخته‌اند، زیرا از سویی مسائل فقهی مختلفی در این باره وجود دارد مانند مشروعیت خرید و فروش اموال مصادره شده که مورد ابتلا است، و از سوی دیگر بحث فقهی درباره وظیفه حکومت اسلامی در قبال اموال نامشروع ضروری به نظر می‌رسد.

باید توجه داشت بر اساس آموزه‌های اسلامی، اموال افراد از احترام خاصی برخوردار بوده، و هم سطح با آبرو و عرض آنان قلمداد شده است؛ به همین جهت، قوانین سخت‌گیرانه‌ای برای صیانت و حفظ آن‌ها وضع شده است، ولی در موارد زیادی مشاهده می‌شود که قانونگذار حکم به مصادره اموال کرده است که سبب خروج اموال اشخاص حقیقی یا حقوقی از تملک آن‌ها و انتقال به دولت فراهم گردیده است که نتیجه آن، تصرف مالکان جدید در این اموال می‌باشد.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود مسئله اصلی پژوهش حاضر تحلیل مبانی فقهی مجازات مصادره اموال در قوانین اسلامی است که به نظر می‌رسد وجود این نوع مجازات در سیره معصومین علیهم‌السلام نیز قابل اثبات نیست؛ در مطالب پیش‌رو ابعاد گسترده‌تر این فرضیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، لذا با روش توصیفی، حلیلی در این مقاله ابتدا به بررسی ماهیت مصادره پرداخته می‌شود و سپس مبانی فقهی این پدیده به عنوان مجازات مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد تا ابعاد آن به خوبی روشن گردد.

در زمینه مصادره اموال پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است که از جمله این تحقیقات می‌توان به کتاب‌های:



- «اسلام و دیگران، مصادره اموال اشخاص توسط دولت (در حقوق موضوعه ایران)»؛

- «تحلیل و ارزیابی سیاست جنایی ایران در حوزه ضبط و مصادره اموال»؛

- «بررسی تطبیقی مصادره، ضبط و استرداد اموال مرتبط با جرم در حقوق ایران و انگلستان و اسناد بین‌المللی»؛

- «امام خمینی و حکومت اسلامی: نهادهای سیاسی و اصول مدنی (بخش قلمرو مالکیت خصوصی و حکم مصادره اموال از دیدگاه امام خمینی)» اشاره نمود.

لیکن اکثر این پژوهش‌ها و موارد مشابه آن با رویکرد حقوقی انجام شده است، لذا می‌توان بررسی مبنای فقهی مصادره اموال از دیدگاه فقها را به عنوان یک مجازات، وجه تمایز و نوآوری پژوهش حاضر دانست.

۱. مفهوم‌شناسی «مصادره اموال»

با توجه به آنکه این لفظ از واژه‌های جدید در فقه محسوب می‌شود ابتدا لازم است از نظر لغوی مورد بررسی قرار گیرد و سپس در اصطلاح فقها تعریف آن روشن گردد.

۱.۱. تعریف لغوی مصادره

با تتبع در کتاب‌های لغت روشن می‌شود که واژه «مصادره» به معنای مطالبه مال می‌باشد. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۷/ ۸۳) البته برخی از لغت‌دانان معاصر، قید الحاح و اصرار را در تعریف لغوی مصادره آورده و چنین تعریف نموده‌اند: «مصادره به معنای گرفتن چیزی با اصرار است». (کراع النمل، ۱۹۸۸: ۴۱۹)^۱

«اموال» هم جمع «مال» بوده که در لغت به معنای «آنچه تملک پذیرد» تعریف شده است. (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۶۳۶) در بعضی لغت‌نامه‌ها در تعریف مال گفته شده است: «آنچه در ملک کسی باشد و آنچه ارزش مبادله داشته باشد، خواسته، دارایی و...». (معین، ۱۳۸۴: ۳۰۷۸)

۱. صادره علی الشی و به ای طالبه ملحقاً.



برخی مال را به «چیزی که مورد توجه انسان قرار گیرد و انسان بخواهد مالک آن شود»، تعریف کرده‌اند. گویا این کلمه از مصدر «میل» گرفته شده است، چون مال، چیزی است که دل آدمی به سوی آن متمایل می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۷۴/۲) به نظر می‌رسد، در مفهوم وسیع‌تر، هر آنچه ارزش اقتصادی داشته و قابل مبادله و تقویم به کالا و پول باشد، مال محسوب می‌شود.

مالیت اشیاء نیز به ملاحظه همین خصوصیات است، در این باره، مطلوبیت شیء، منفعت عقلایی داشتن و قابل مبادله بودن آن، از ارکان اصلی مالیت آن است. از این رو، کاشف الغطاء، مالیت داشتن یک شیء را به معنای صحت مبادله آن با مال دانسته است؛ پس در نظر عرف و عقلا مدار مالیت شیء این است که به گونه‌ای باشد که ذاتاً مطلوب انسان بوده و یکی از نیازهای ضروری یا کمالی را مستقیماً برآورده کند. (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۷۶)

۲. ۱. تعریف اصطلاحی مصادره اموال در متون فقهی امامیه

در بین علمای شیعه دو تعریف از مصادره وجود دارد:

أ) تعریف مضیق:

حکم ولی امر به انتقال ملکیت اموال معین از افراد به بیت‌المال. (محمود عبدالرحمن، بی تا: ۳/۲۹۵)^۱

همان‌گونه که دیده می‌شود در این تعریف می‌توان گفت کلمه «انتقال ملکیت» مواردی مانند توقیف اموال و اتلاف اموال را از تعریف مصادره اموال خارج کرده است، زیرا توقیف اموال صرفاً جلوگیری موقت از تصرف مالک در اموال است و در آن هیچ انتقال ملکیتی صورت نمی‌گیرد. در اتلاف اموال نیز اموال از مالیت ساقط شده و دیگر ملکیتی وجود ندارد که منتقل گردد. همچنین کلمه «الی بیت‌المال» برای بیرون کردن مواردی مانند حبس اموال است، زیرا حبس اموال از سوی اشخاص انجام می‌شود نه از سوی حکومت.

۱. حکم ولی الأمر بانتقال ملكيه اشیاء معینه من الشخص إلى بیت‌المال.



تنها اشکالی که می‌توان بر این تعریف گرفت آن است که این تعریف شامل «ملی کردن» هم می‌شود، درحالی که مصادره با ملی کردن تفاوت ماهوی دارد، زیرا ملی کردن همراه با عوض صورت می‌گیرد، به خلاف مصادره که بدون عوض است.

ب) تعریف موسّع:

برخی از فقها در تعریف مصادره گفته‌اند: «پدیده‌ای که سلطان یا غیر او مال را با ظلم و تعدی بستاند». (عبدالرحمان، بی تا: ۳/ ۲۹۵ به نقل از مجمع النهرین) یعنی همان‌گونه که ملاحظه می‌شود دایره شمول این تعریف در مقایسه با تعریف گذشته وسعت بیشتری دارد. البته کلمه «اخذ» در این تعریف را می‌توان برای بیرون کردن اطلاق اموال دانست، زیرا «اخذ»، ظهور در باقی ماندن مال دارد و کلمه «سلطان» را می‌توان برای خارج کردن حبس اموال معرفی کرد، زیرا حبس اموال توسط افراد است نه حکومت؛ و کلمه «ظلماً» را می‌توان برای خارج کردن ملی کردن اموال دانست، زیرا در ملی کردن ظلمی صورت نمی‌گیرد، بلکه عوض عادلانه به مالک تعلق می‌گیرد، ولی این تعریف مانع اغیار است، اما جامع افراد نیست، زیرا از طرفی طبق این تعریف هر مالی که ظالمانه گرفته شود مصادره محسوب می‌شود، درحالی که برخی مصادره‌ها مشروع بوده و ظالمانه محسوب نمی‌شود؛ و از طرف دیگر توقیف ظالمانه اموال را هم شامل می‌شود، زیرا اخذ ممکن است دائمی باشد که توقیف محسوب می‌شود و ممکن است دائمی باشد که مصادره محسوب می‌شود.

البته تفاوت این دو تعریف در ملاک مصادره است، زیرا طبق تعریف اول ملاک مصادره سلب مالکیت از طرف ولی امر است، خواه ظالمانه باشد، خواه عادلانه، ولی طبق تعریف دوم ظالمانه بودن سلب مالکیت ملاک مصادره است، خواه این سلب مالکیت از طرف سلطان صورت گیرد و خواه از غیر سلطان.

۳.۱. مصادره اموال در متون فقهی اهل سنت

در بین کتاب‌های فقهی قدیمی اهل سنت در تعریف مصادره چنین آمده است: «مصادره دستور به آوردن اموال است به خلاف غصب که گرفتن مستقیم اموال همراه



با جبر است، که ظاهراً در نظر ایشان بین مصادره و غصب دو فرق وجود دارد». (ابن عابدین، ۱۴۱۵: ۲/ ۲۶۶)^۱

اولین فرق در مباشرت غاصب و عدم مباشرت مصادره‌کننده است و فرق دوم در وجود قوه قاهره می‌باشد. البته می‌توان این تقابل بین غصب و مصادره را در برخی دیگر از عبارات یافت، مثلاً چنین گفته شده است: «اگر سلطان مال ودیعه را مصادره نماید یا با قوه قاهره بستاند ضمان بر عهده ودعی نیست». (بهوتی، بی تا: ۲/ ۴۲۴)^۲

همان‌گونه که دیده می‌شود گرفتن مال به زور قسیم مصادره واقع شده است، ولی در حکم با هم یکسان هستند که ممکن است این عطف، تفسیری بوده و در نگاه ایشان مصادره همان گرفتن اموال با جبر و قهر است، ولی از آنجا که عطف تفسیری با حرف «و» صورت می‌گیرد و آوردن حرف «أو» خلاف فصاحت است، شاید این دو باهم متفاوت بوده و مراد از مصادره همان توقیف قانونی اموال می‌باشد و مراد از اخذ قهری همان غصب است.

همان‌گونه که دیده می‌شود در هر دو تعریف «مصادره» در مقابل «غصب» قرار گرفته و منوط به امر سلطان و حکومت است؛ و این را می‌توان وجه اشتراک بین دو تعریف دانست. به عبارت دیگر طبق این دو تعریف، مصادره سلب مالکیتی است که از سوی دولت اسلامی صورت می‌گیرد به خلاف غصب که از طرف آحاد جامعه با اعمال زور انجام می‌پذیرد.

البته از برخی عبارات چنین برداشت می‌شود که مصادره به عنوان یک مجازات مطرح است که در ادامه به سه گونه از این نوع تعاریف اشاره می‌گردد:

۱. در تبیین حکم مصادره اموال اغنیاء که در استفاده از اموال خود دچار اسراف و تبذیر شده‌اند، چنین مرقوم شده است:

اگر حاکم مصلحت را در عقوبت آن‌ها به وسیله مصادره اموالشان یافت آیا انتقال این اموال به بیت‌المال و به مصرف کردن آن‌ها در مصالح مسلمین جایز

۱. الْمُصَادَرَةُ أَنْ يَأْمُرَهُ بِأَنْ يَأْتِيَ بِالْمَالِ وَالْغَصْبُ أَخْذُ الْمَالِ مُبَاشَرَةً عَلَيَّ وَجِهَ الْقَهْرِ.

۲. و ان صادرها السلطان او أخذها قهراً لم يضمن.



است؟ هیچ دلیلی برای این جواز وجود ندارد، زیرا این عقوبت موجب از بین رفتن اموال می‌شود و شرع مقدس با همه احکام جزایی برای جنایات مطرح نموده مصادره اموال را به عنوان عقوبت بر جنایت قرار نداده است. (غزالی، ۱۴۲۹: ۲۴۳)

با آنکه در این تعبیر مشروعیت مجازات انگاری مصادره رد شده است، ولی به خوبی اشاره دارد که پیوسته این نگرش در مورد مصادره وجود دارد.

در جای دیگر چنین نگاشته شده است:

هر دو نظر (نظر غزالی و شافعی) منتهی می‌شود به پیروی از مصالح که تعزیر و ضرب و قتل و مصادره اموال ثروتمندان در زمانی که مصلحت اقتضا کند جایز است. همان‌گونه که دیده می‌شود مصادره را در کنار قتل و ضرب به عنوان نوعی تعزیر و عقوبت بیان نموده است» (غزالی، ۱۴۱۹: ۴۶۶)

مصادره اموال از صاحبان آن‌ها تنها در مورد مسئولین بیت‌المال جایز است و در موارد دیگر جایز نیست. (ابن نجیم مصری، ۱۴۱۸: ۶/۲۶۳)

البته این تعابیر با مفهوم مصادره تنافی ندارند، زیرا طبق تعاریفی که در بخش اول از شیعه و اهل سنت بیان شد هر گونه سلب و انتقال مالکیتی که از سوی سلطان صورت گیرد «مصادره» محسوب می‌شود؛ خواه هدف از آن مجازات باشد، خواه چیز دیگری. به عبارت دیگر می‌توان این تعابیر را اخص از تعاریف بیان‌شده در بخش اول دانست.

در متون فقهی معاصر اهل سنت تعاریف روشن‌تری برای مصادره بیان شده است که می‌توان گفت در اغلب آن‌ها مصادره از افعال حکومتی محسوب می‌شود، اما برخی از آن‌ها اتلاف اموال و انتقال مال به غیر توسط حکومت را هم جزو مصادره تلقی نموده‌اند. (گروهی از مؤلفین، ۱۴۰۴: ۳۷/۳۵۳) برخی دیگر دو قید «اجبار» و «بلاعوض بودن» را جزو ماهیت مصادره آورده‌اند. (رواس قلعه‌جی، ۱۴۰۸: ۴۳۲؛ درینی، ۱۴۲۹: ۱۰۵ و ۱۰۶)



می‌توان تعریف پیشرو را بهترین تعریف از مصادره قلمداد کرد: «مالکیت حکومت بر اشیاء حاصل شده از جرم و آلاتی را که در جرم استفاده می‌شود و یا شأنت استفاده از آن‌ها در ارتکاب اعمال مجرمانه دارند، مصادره گویند» (جندی، ۱۳۲۰: ۱۵ / ۱۸۶)،^۱ زیرا علاوه بر ذکر قیود تعاریف گذشته، به تبیین مصادیق مصادره نیز می‌پردازد.

۴. ۱. واژگان مشابه

برای رسیدن به تعریف مطلوب و جامع از مصادره، لازم است به بررسی مفهوم اصطلاحات مشابه آن پرداخت تا در پرتو تبیین این اصطلاحات حدود و ثغور این اصطلاح روشن گردد.

«ملی کردن» یکی از واژگان مشابه مصادره اموال است، که گونه‌ای از سلب مالکیت بوده و در فرهنگ علوم اقتصادی تملک و اداره کردن یک واحد اقتصادی از طرف دولت که قبلاً در دست افراد یا مؤسسات خصوصی یا بیگانگان بوده تعریف شده است. (فرهنگ، ۱۳۸۸: ۶۵۴) به تعبیر دیگر، «ملی کردن» عبارت است از: «انتقال دائم اموال و دارایی‌های خصوصی به مالکیت عمومی که در تعقیب بعضی از اهداف سیاسی و اقتصادی و در ازای پرداخت عوض صورت می‌گیرد»، که در پاره‌ای از موارد ملی کردن را با دولتی کردن به یک معنا بکار برده‌اند. (جزایری، ۱۳۸۷: ۸۰ / ۳)

یکی دیگر از واژگان مرتبط با مصادره اموال، «ضبط اموال» است. حقوق دانان برای تبیین اصطلاح «ضبط» چنین گفته‌اند: «در علم درایه ضبط به معنی نگهداری حفظی یا کتبی حدیث است از حال سماع تا زمان اظهار و اداء و بیان و در حقوق اداری عمل بایگانی است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۸: ۲۱۲)، که معمولاً در پرونده‌های کیفری پیش می‌آید که دارای دو نوع موقت و دائم است؛ البته برخی از نویسندگان حقوقی، «ضبط» را مترادف با «مصادره» دانسته‌اند که به معنای توقیف

۱. تملیک الحكومة الاشیاء المتحصلة من الجريمة والالات التي استعملت أو التي من شأنها ان تستعمل فیها.



و اخذ مال توسط دولت به کار رفته است. (محمدی، ۱۳۷۵: ۸۵) همچنین کیفر ضبط و مصادره اموال را به طور کلی تعریف نموده‌اند که عبارت از زیان وارده نسبت به اموال نامشروع متهم به حکم قانون و توسط مراجع قضایی است. (همان)

دیگر واژه مرتبط با مصادره، «توقیف اموال» است که مال عبارت است از صیانت مال از افراط و تفریط و نقل و انتقال علیه مالک که توقیف مال اعم از تأمین است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۸: ۱۸۲) بنابراین، «توقیف اموال» به عملی گفته می‌شود که اموال فردی، به صورت موقت بازداشت شود. (اباذری فومشی، ۱۳۹۱: ۱۴۶-۱۴۷) به عنوان مثال اگر شخصی بدهکار باشد و برای تسویه کردن بدهی خود هیچ اقدامی نکرده باشد با پیگیری و شکایت طلبکاران، دادگاه حکم توقیف اموال شخص بدهکار را می‌دهد تا شخص بدهکار برای تسویه بدهی خود اقدام کند. با توقیف اموال، مالکیت اموال از بین نخواهد رفت، در حالی که مصادره اموال به عنوان مجازات انجام و ملکیت اموال برای همیشه از دست مجرم خارج می‌شود.

واژه مرتبط دیگر «حبس اموال» است که در اصطلاح فقهی و حقوقی، به معنای حق خودداری یک طرف عقد از اجرای تعهد خود تا اقدام طرف دیگر به اجرای تعهد خویش می‌باشد. در فقه و حقوق به انگیزه تعدیل و تنظیم روابط دوسویه یک تعهد و نیز مقرر داشتن نوعی ضمانت اجرا در صورت امتناع یک طرف از اجرای تعهد خود، حق حبس در قراردادهای مُعَوَّض منظور شده است. (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۰/۲)

و در نهایت می‌توان به واژه «سلب مالکیت» اشاره کرده که هدف از آن ملاحظات مربوط به منافع عامه و جامعه بوده و همین است که عمل سلب مالکیت را موجه و قانونی می‌سازد. (بروجردی عبده، ۱۳۸۶: ۶۴)

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می‌شود که وجه مشترک تمامی این اصطلاحات، منع مالک از حق مالکیت است، اما گاهی این منع توسط اشخاص صورت می‌گیرد که به آن «حبس اموال» گفته می‌شود و گاهی توسط حکومت صورت می‌گیرد که به «سلب مالکیت» مشهور است؛ این سلب مالکیت گاهی با

اتلاف اموال است و گاهی با حفظ اموال که به آن «ضبط اموال» می‌گویند. این ضبط نیز گاهی موقت بوده که به آن «توقیف اموال» گفته می‌شود و گاهی به صورت دائمی صورت می‌گیرد.

ضبط دائمی اموال گاهی همراه با پرداخت عوض است که به آن «ملی کردن» یا «دولتی کردن» می‌گویند و گاهی بدون پرداخت عوض است که «مصادره» نام دارد. البته فرق دیگری را می‌توان بین ملی کردن و مصادره تصور نمود؛ به این صورت که ملی کردن از آنجا که حق حاکمه دولت در ثروت‌های طبیعی به جهت نفع عامه است یک قاعده مقبول و قانونی است، ولی مصادره به عنوان استثنایی بر قاعده کلی احترام اموال محسوب می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت «مصادره اموال عبارت است از سلب دائمی مالک از حقوق مالکانه توسط حکومت و تملیک آن اموال به دولت بدون عوض». در این تعریف، عبارت «منع حقوق مالکانه» جنس بوده و فصل اول، قید «دائمی» برای بیرون کردن اصطلاح «توقیف اموال» است و فصل دوم، قید «توسط حکومت» برای بیرون کردن اصطلاح «حبس اموال» است.

قید سوم، «تملیک آن اموال به دولت» برای بیرون کردن «اتلاف اموال» است و قید چهارم، «بدون عوض» برای بیرون کردن اصطلاح ملی کردن از تعریف مصادره می‌باشد.

۲. کیفرگذاری و جرم‌انگاری

دانشمندان حقوق جزا «جرم‌انگاری» را چنین تعریف کرده‌اند:

فرایندی که به موجب آن، قانونگذار یا هر نهاد مقتدر دولتی با در نظر گرفتن هنجارهای اساسی اجتماع و تکیه بر مبانی نظری قابل قبول با توسل به کیفر برخی از رفتارهای [ظاهراً] مخل نظم اجتماعی را شناسایی و ممنوع می‌کند و بدینسان، آزادی آدمیان را تحدید می‌نماید. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۹۰)

با اینکه در گفتمان حقوقی، جرم‌انگاری مفهومی شناخته‌شده‌تر از کیفرگذاری است و بر پایه دیدگاه غالب جرم‌شناسان و حقوق‌دانان فرایندی مجزا و متفاوت از





کیفرگذاری دارد، و چه بسا بتوان جرم را بدون جعل کیفر (مثلاً از طریق کاربرست ضمانت اجراهای غیرکیفری) ایجاد کرد (7-8، 2008، hanna)، اما به نظر این ادعا درست نباشد، زیرا جرم در مفهوم دقیق آن با کیفر شناخته می‌شود و کیفر است که صرف نظر از گونه و ماهیتش هسته اصلی جرم را تشکیل داده و به آن رسمیت می‌بخشد. (فرحبخش، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۳۹)

این ادعا که جرم بدون کیفر نیز شکل می‌گیرد، مانند جرایم انتظامی، هنوز به لحاظ شهودی برای آدمیان شناسایی نشده و آن‌ها چنین پدیده‌ای را جرم ندانسته، بلکه تخلف یا شبه جرم معرفی کرده‌اند؛ حتی اگر این ادعا پذیرفته شود که جرم قطع نظر از کیفر وجود دارد، باز هم نمی‌توان از نقش اساسی کیفر در خلق پدیده جنایی غافل شد، چون کیفر در هر صورت جرم‌ساز است و جرم بدون کیفر اگر هم قابل تصور باشد، کیفر بدون جرم محملی ندارد. افزون بر این، هر نظریه‌ای در ارتباط با کیفر باید توجیهی برای جرم و همچنین منطقی برای مسئولیت کیفری دست و پا کند. از این رو، نباید مایه شگفتی شود که چرا کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده جرم‌انگاری توجیه می‌گردد. پاسخ روشن است، توجیه کیفر بدون تمهید نظریه‌ای پیرامون جرم بی‌معنا خواهد بود. (murfy, 1985: 509) بی‌توجهی به این نکته مهم سبب می‌شود تا هم رابطه ضروری و وجودشناختی جرم و کیفر نادیده گرفته شود و هم نوعی اختلاط مفهومی میان الزام کیفری با سایر الزامات حقوقی پدید آید. الزام دولتی فصل مشترک جرم با سایر الزامات حقوقی از قبیل تخلفات اداری، انضباطی و حتی تخلفات حقوقی محض (مسئولیت مدنی) می‌باشد، ولی کیفر وجه افتراق آن‌ها است. (همان: ۱۴۰)

۳. تبیین فقهی مصادره اموال به منظور مجازات

با توجه به اینکه از سویی یکی از اصول مسلم و ضروری در دین مقدس اسلام احترام به مالکیت خصوصی است و از سوی دیگر احکام جزایی اسلام تأثیر به‌سزایی در بازدارندگی اعضای جامعه اسلامی از ارتکاب جرایم دارند. در مورد امکان نقض مالکیت خصوصی به منظور مجازات دو نظریه بین فقهای اسلامی وجود دارد:



برخی از فقها نقض مالکیت خصوصی را به منظور مجازات جایز نمی‌دانند. از بین علمای اهل سنت می‌توان غزالی را قائل به این نظریه دانست. (غزالی، ۱۴۲۹: ۲۴۳) در میان علمای شیعه نیز برخی مانند آیت الله گلپایگانی و صافی گلپایگانی قائل به این نظریه بوده و مصادره اموال و نقض مالکیت خصوصی را به هدف مجازات جایز نمی‌دانند. (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۹۳؛ صافی گلپایگانی، بی‌تا: ۹۲)

ولی مشهور قائل‌اند به آنکه مال مسلمان و یا کسانی که ملحق به مسلمین هستند از احترام تام برخوردار است و کسی حق دست‌درازی به آن را ندارد، ولی در برخی شرایط طبق ادله شرعی این احترام ساقط شده و می‌توان مالکیت مالک را سلب نمود. طرفداران نظریه اول به چند دلیل تمسک جسته‌اند.

۴. ادله مشروعیت مصادره در متون فقهی امامیه و نقد آن‌ها

۱. طبق آیات قرآن کریم (طه ۹۷/۲۰) حضرت موسی علیه السلام گوساله سامری را به آتش کشیدند. (ر.ک: منتظری، دراسات، ۳۳۳/۲) البته ضعف این استدلال واضح است، زیرا اولاً استصحاب احکام شرایع سابقه طبق نظر برخی از علما مخدوش است. (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۱۵/۱۰۷)

ثانیاً اینکه این کار به عنوان مجازات انجام گرفته باشد مورد تردید است.

ثالثاً اصلاً این گوساله از اموال سامری نبوده که بخواهیم از بین بردن آن را مجازات سامری بدانیم، بلکه از زینت‌های قوم بنی اسرائیل تهیه شده بوده و اگر کسی بگوید این کار مجازات همه بنی اسرائیل است به خاطر تبعیت از سامری، در پاسخ گفته می‌شود که خطاب قرآن به سامری بوده پس نمی‌توان آن را مجازات تمام بنی اسرائیل دانست.

رابعاً طبق آیه «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ؛ برو که تو در دنیا می‌گویی به من نزدیک نشوید»، مجازات سامری حصر طبیعی بوده و نمی‌توان از بین بردن گوساله را مجازات دیگر تصور کرد.



خامساً طبق گفتار خود استناد کننده به این دلیل، آتش زدن گوساله سامری برای از بین بردن ریشه فساد بوده و نمی توان آن را مجازات دانست.

۲. مفسرین ذیل آیه ۱۰۷ سوره توبه پیرامون داستان مسجد ضرار که منافقین مدینه برای تفرقه افکنی در میان صفوف مسلمین بنا کرده بودند چنین نگاشته اند:

پیامبر خدا ﷺ هنگامی که از تبوک بازگشت، عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دحشم را فرستاد... و به آنان فرمود: بروید این مسجد را که اهل آن ستمگرند، خراب کرده و آتش بزنید؛ و روایت شده که آن حضرت عمار بن یاسر و وحشی را فرستاد که آن را آتش بزنند و دستور داد که محل آن را جای ریختن خاکروبه و آشغال قرار دهند. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۵/۱۲۶)

بین فقهای اهل سنت نیز این داستان را نقل شده است. (سیوطی، ۲۰۰۶: ۳/۲۷۷) البته در هیچ یک از نقل ها حرفی از سلب مالکیت یا مصادره ملک مسجد ضرار توسط نبی مکرم اسلام ﷺ بیان نشده است، بلکه ظاهراً این کار برای ریشه کن کردن ماده فساد بوده نه مصادره مسجد ضرار، زیرا طبق تعریفی که برای «مصادره» مطرح گردید، زمانی مصادره محقق می شود که مال به تملک دولت درآید درحالی که در مورد مسجد ضرار از گزارش های تاریخی چنین تملکی قابل اثبات نیست.

۳. در صحیح ابن سنان از امام صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: برخی از مردم در زمان رسول خدا ﷺ از نماز خواندن در مسجد گندی می ورزیدند، آن حضرت فرمود: وقت آن رسیده است بر در خانه کسانی که نماز خود را در مسجد نمی خوانند، دستور دهیم همیزم بریزند و خانه هایشان را بر سرشان آتش بزنند. (حر عاملی، ۱۴۱۹: ۵/۱۹۴؛ همان: ۸/۲۹۳) و در حدیث دیگری از آن حضرت ﷺ منقول است کسانی که در نماز شرکت نمی کنند از عمل ناپسند خود دست بردارند و آلا به مؤذن دستور می دهم اذان بگویند و پس از اقامه نماز به یکی از اهل بیت یعنی علی دستور می دهم که خانه های شان را به آتش بکشد، زیرا در نماز شرکت نکرده اند. (همان: ۵/۱۹۵؛ همان: ۸/۲۹۲)

این روایت هم صرفاً تهدیدی از جانب رسول خدا بوده و ظاهراً هیچ وقت به مرحله عمل نرسیده است، پس نمی‌توان به آن به عنوان سیره نبوی استناد نمود.

۴. مسمع بن عبدالملک، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: شخصی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که بنده خود را شکنجه داده بود تا حدی که از دنیا رفته بود. حضرت به عنوان مجازات به وی یکصد تازیانه زد و یک سال زندانش کرد و قیمت بنده را از او گرفت و بین فقرا تقسیم کرد. (پیشین: ۹۲/۲۹)

این روایت با آنکه دلالت قابل قبولی بر جواز تعزیر مالی دارد، ولی از نظر سند مخدوش است، زیرا در سلسله سند این روایت شخصی به نام محمد بن حسن بن شمون وجود دارد که طبق فرموده نجاشی واقفی و غالی بوده و جداً ضعیف و فاسد المذهب معرفی شده است. (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۳۵) از این رو این روایت قابل استناد نیست.

۵. سکونی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کسی که میوه‌های نارس را که در پوست‌اند از سر درخت دزدید حکم کرد که آنچه از آن خورده چیزی بر وی نیست و آنچه را با خود برده باید تعزیر شود و دو برابر قیمت آن را بپردازد. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۸/۲۲۶) اگر از ضعف سندی روایت به خاطر اختلاف نظری که در مورد نوفلی و سکونی وجود دارد صرف نظر کرده و با آنکه این دو را یکی غالی و دیگری عامی است، مورد وثوق بدانیم، روایت مذکور موثقه می‌شود و از اعتبار کافی برای استناد برخوردار است.

این روایت از نظر دلالت خالی از مناقشه نیست، زیرا اولاً زمانی استدلال به این روایت برای مشروعیت تعزیر مالی مفید است که ثابت کنیم ملزم کردن سارق به پرداخت دو برابر قیمت به خاطر تعزیر مالی است. در حالی که همان‌گونه که از ظاهر کلمه «قضی» در این روایت برمی‌آید این فرمایش نبوی حکم ولایی ایشان بوده نه یک حکم فقهی.

ثانیاً اگر این اضافه قیمت را تعزیر مالی بدانیم پس لازم بود که ایشان دستور دهند این اضافه قیمت در بیت‌المال قرار گیرد در حالی که ایشان دستور به پرداخت اضافه





قیمت به صاحب میوه داده‌اند، لذا ممکن است الزام سارق به پرداخت دو برابر قیمت میوه به خاطر آن باشد که میوه در پوست قابل رشد بوده و قیمت آن بالا می‌رود. البته در سرتاسر ملاک قیمت‌گذاری حال فعلی می‌باشد نه آنچه که ممکن بود بشود، مگر آنکه بگوییم از آنجاکه این سارق غاصب محسوب می‌شود باید به اشق احوال مؤاخذه گردد.

البته برخی از اخباریون در شرح این روایت گفتاری دارند؛ ایشان در ابتدا اذعان می‌دارند که طبق بررسی‌های انجام‌شده کسی از فقهای امامیه مطابق این روایت فتوا نداده است؛ و در ادامه، کلامی را از پدرشان نقل می‌کنند که فرموده است: ممکن است این اضافه قیمت به خاطر آن چیزی باشد که سارق خورده و حمل کرده است، زیرا خوردن زمانی جایز بوده که حمل نکند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵۹/۲۳) اما طبق ظاهر این روایت آنچه که سارق از درخت خورده غرامتی ندارد، پس این گفتار با ظاهر روایت منافات دارد.

البته در منابع اهل سنت این روایت به صورت یک قاعده کلی از نبی مکرم اسلام ﷺ نقل شده است که «من خرج بشئ فعلیه غرامه مثلیه و العقوبه؛ اگر کسی کاری انجام دهد خسارات ناشی از آن‌ها کار و مجازات بر عهده اوست». (ابو داوود سجستانی، ۱۴۱۰: ۱۳۷/۴)

می‌توان گفت همین‌که کلمه عقوبت بعد از غرامت دو برابری بیان شده نشان می‌دهد که این غرامت به عنوان تعزیر و عقوبت محسوب نمی‌شود، مگر آنکه بگوییم مراد از عقوبت در این روایت حد سارق بوده و مراد از غرامت تعزیر مالی او می‌باشد.

۶. برخی از فقهای معاصر برای مشروعیت تعزیر مالی به کفارات موجود در شریعت برای برخی محرمات استدلال نموده‌اند، اما ضعف این استدلال تا حدی روشن است که خود مستدل هم این استدلال را با عبارت «فتأمل» ختم نموده است. (منتظری، ۱۴۰۹: ۳۳۸/۲) وجه ضعف این استدلال هم به خاطر آن است که کفاره و تعزیر تفاوت ماهوی دارند، زیرا کفاره در مقابل گناه است و تعزیر به‌عنوان

یک مجازات در مقابل جرم است. کفاره به فقیر داده می‌شود، ولی تعزیر مالی دولت اسلامی پرداخت می‌شود.

۷. اعتبار عقلی: از آنجاکه تعزیر امری عبادی نبوده، بلکه هدف از آن ادب کردن مرتکب و افراد جامعه است. تعیین جزییات تعزیر به صلاح‌دید حاکم واگذار شده است که مطابق مصالح جامعه و میزان تأثیرگذاری، تعزیر را تعیین کند. (پیشین: ۲/ ۳۴۲) اما این استدلال نیز طبق ادعان مستدل قابل تامل و خدشه است، زیرا ما در صدد تعیین حکم شرعی تعزیر مالی هستیم که آیا در شریعت این کار جایز است یا نه؟

۸. اولویت قطعیه: انسان همان‌گونه که مسلط بر مالش است مسلط بر جانش نیز هست، پس وقتی می‌توان تسلط انسان بر بدنش را شکست و حکم به نقض آن داد، در مورد مال هم به طریق اولی می‌توان این حکم را صادر کرد؛ در داستان قرآنی حضرت یوسف علیه السلام آمده است که طبق شریعت ایشان، مجازات سارق آن است که برده صاحب مال گردد. (یوسف/ ۷۵) پس چطور خود سارق قابل تملک است، ولی مصادره اموال او قابل تملک نیست؟ (منتظری، ۱۴۰۹: ۲/ ۳۴۳)

لازم به ذکر است از آنجا که قطعیت این اولویت مخدوش است، این استدلال قابل تمسک نیست، زیرا نقص در بدن در حدود الهی مطرح شده است، در حالی که بحث ما در تعزیر می‌باشد، و هیچ یک از فقها تعزیر بدنی را با نقص در بدن جایز نمی‌دانند، پس نمی‌توان نقص در اموال را با آن مقایسه نمود؛ و نیز داستان قرآنی یوسف قابل استناد نیست، زیرا گرچه قائل به استصحاب احکام شرایع سابق هم باشیم، ولی در مورد این حکم نمی‌توانیم به آن تمسک کنیم، زیرا یقیناً این حکم منسوخ شده و مجازات سارق در اسلام قطع دست بیان گردیده است.

در پایان برخی از فقها سیره عقلا را مؤید جواز تعزیر مالی دانسته‌اند، اما باید توجه داشت که این سیره زمانی قابل استناد است که متصل به زمان معصومین علیهم السلام باشد و مورد تأیید ایشان قرار گرفته باشد.





با توجه به مطالب گفته شده برخی از فقهای امامیه به ممنوعیت گرفتن مال به عنوان تعزیر تصریح کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲/۲۳۹) و نیز برخی از فقهای معاصر فرموده‌اند که از بین فقهای امامیه کسی یافت نمی‌شود که به جواز تعزیر با گرفتن اموال فتوا داده باشد. (صافی گلپایگانی، بی تا: ۹۲)

۵. ادله مشروعیت مصادره در متون فقهی اهل سنت

در منابع اهل سنت هم شواهد و ادله متظافری پیرامون مشروعیت تعزیر مالی وجود دارد، که در ادامه ابتدا به برخی از آنها اشاره و سپس نقد و تحلیل آن ارائه می‌شود؛ در نهایت اقوال سه گانه اهل سنت در مورد تعزیر مالی بیان می‌گردد.

۱. از سلیمان بن ابی عبدالله آمده است که گفت: سعد بن ابی وقاص را دیدم مردی را که در حرم مدینه - جایی که رسول خدا ﷺ صید در آن را تحریم کرده بود - به صید پرداخته بود گرفته و لباسش را از تنش بیرون آورده بود و دوستانش در مورد [بازگرداندن] لباس صیاد با او سخن می‌گفتند و او می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ این حرم را محترم شمرده و فرموده: «کسی که مشاهده کند کسی در اینجا صید می‌کند لباسش را از او بگیرد» و من طعمه‌ای را که رسول خدا ﷺ نصیب من فرموده به شما باز نمی‌گردانم، ولی اگر خواستید پول آن را می‌پردازم. (ابو داوود سجستانی، ۱۴۱۰: ۳/۳۸۱) البته احمد حنبل نیز این روایت را با تغییرات مختصری نقل نموده است. (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۲/۲۱۷)

روایت دیگری نیز نظیر این روایت از غلام سعد نقل گردیده است، که سعد برخی از بردگان مدینه را مشاهده کرد که درختان مدینه را می‌برند، وسائل آنان را گرفت و - به ارباب‌هایشان - گفت: از پیامبر خدا شنیدم که از بریدن درختان مدینه نهی می‌کرد و می‌فرمود: کسی که از آن چیزی ببرد وسایلش برای کسی است که او را دستگیر می‌کند. (ابو داوود سجستانی، ۱۴۱۰: ۳/۳۸۲)

۲. حدیثی از صفوان بن امیه نقل شده که عمرو بن مروه خدمت رسول خدا ﷺ رسید و از او اجازه خواست تا با از طریق غنا کسب روزی کند حضرت در جواب

فرمودند: چنین اجازه‌ای نداری خدا به تو رزق حلال داده، ولی تو راه حرام را انتخاب می‌کنی برخیز و توبه کن در غیر این صورت تو را زده و سرت را تراشیده و اموالت را برای جوانان مدینه حلال می‌کنم. (ابن ماجه، ۱۴۳۰: ۸۷۱/۲)

۳. از عبدالله بن عمر چنین آمده است که رسول خدا ﷺ مرا فرمان داد کاردی برای او بیاورم، من کارد دسته‌دار بلند به نزدش آوردم، آن حضرت نوک آن را تیز کرد، آن‌گاه به من داد و فرمود: فردا با این کارد به نزد من بیاو من چنین کردم، آن حضرت با اصحاب خود به بازارهای مدینه حرکت کرد- در آن زمان خیک‌های شرابی را از شام آورده بودند- حضرت آن کارد را از من گرفت و خیک‌هایی را که مشاهده می‌فرمود سوراخ می‌کرد؛ آن‌گاه کارد را به من داد و به اصحابش دستور فرمود که به همراه من بیایند و مرا یاری دهند و به من دستور داد که به همه بازارها بروم و خیک شراب سوراخ نکرده‌ای باقی نگذارم، من نیز چنین کردم و در بازارهای مدینه خیک شراب سوراخ نکرده‌ای باقی نگذاشتم. (ابن حنبل، ۱۴۱۶: ۱۳۲/۲)

در روایت دیگری نیز چنین آمده است که عبدالله [عمر] به خدا سوگند یاد می‌کرد که آنچه پیامبر ﷺ پس از حرمت شراب بدان دستور فرمود، این بود که شراب‌های ساخته‌شده از خرما و کشمش را به زمین بریزید و خم‌هایش را بشکنند. (شوکانی، ۱۹۷۳: ۱۴۸/۳)

البته نظیر این روایت در منابع شیعه هم وجود دارد، ولی حرفی از شکستن یا سوراخ کردن ظرف‌ها نیست؛ صرفاً چنین آمده است که پس از نزول آیات تحریم شراب، پیامبر ﷺ از منزل خارج شده و به مسجد تشریف آوردند و دستور فرمودند، همه ظرف‌هایی را که در آن شراب انداخته بودند آوردند، سپس آن‌ها را خالی کردند. (مانده: ۹۰؛ ر.ک: زر کشی، ۱۳۷۶: ۴۹۷/۱)

۴. در روز فتح خیبر آتش فراوانی به پا بود، پیامبر اکرم ﷺ از سبب آتش سوال کردند که در جواب به ایشان عرض شد: گوشت می‌پزند. آن حضرت فرمود: چه گوشتی؟ عرض کردند: گوشت الاغ اهلی. پیامبر ﷺ فرمود: این‌ها را بریزید و ظرف‌هایش را هم بشکنید. شخصی گفت: ای رسول خدا آیا آن‌ها را بریزیم و





ظرف‌هایش را بشوئیم؟ حضرت فرمود: یا اینکه این کار را بکنید. (بخاری، ۱۴۰۱: ۴۹/۳)

۵. از عبدالله بن عمرو چنین نقل شده است وی در حالی که دو لباس زرد به تن داشت بر پیامبر وارد شد. حضرت خشمگین شد و فرمود: برو و این دورا دورا بینداز. گفت: کجا بیندازم ای رسول خدا؟ فرمود: در آتش. (نسائی، ۱۴۰۶: ۸/۲۰۳)

۶. از پیامبر ﷺ روایت شده است که اگر مشاهده کردید شخصی در متاع خود تقلب می‌کند متاعش را آتش کشیده و او را بزیند. (سجستانی، ۱۴۱۰: ۲/۶۳) و در جای دیگر آمده است پیامبر خدا ﷺ و ابو بکر و عمر متاع خیانت‌کننده را آتش زده و او را کتک زدند. (پیشین)

۷. طبق نقل تاریخ‌نگاران در ماجرای جنگ صفین بعد از آنکه مالک اشتر به جریر بن عبدالله بجلی اعتراض نمود، وی به قرقیسا پناهنده شد...؛ و علی ﷺ به خانه جریر رفت و ساکنین آن را متفرق کرد و خانه‌اش را آتش زد. آن‌گاه ابوزرعه بن عمر بن جریر خارج شد و گفت: خدا خیرت دهد در اینجا زمین‌های غیر جریر نیز هست، پس حضرت از آنجا به خانه ثویر بن عامر رفت و آنجا را نیز آتش زد و او مرد سرشناسی بود که به جریر ملحق شده بود. (منقری، ۱۴۰۴: ۶۰) و این مجازات به دست حضرت علی ﷺ در مورد ابن معتم و حنظله ابن ربیع و ابو اراکه بن مالک و مصقله بن هبیره شیبانی نیز به وقوع پیوسته است. (ابن ابی الحدید، بی‌تا: ۳/۱۷۷-۱۷۶)

۸. ابن تیمیه گزارشی از به آتش کشیدن محل شراب‌فروشی به دست امیرالمؤمنین ﷺ نقل کرده است. (ر.ک: ابن تیمیه، بی‌تا: ۵۹)

۹. بهز بن حکیم از پدرش از جدش از پیامبر ﷺ نقل کرده که ایشان فرمود: «در هر چهل شتر بیابان‌چر، یک شتر یک‌ساله است، هر کس با رغبت بپردازد پاداش آن را می‌برد و آن کس که نپردازد من آن را همراه با قسمتی از مالش از او می‌گیرم. این دستوری از دستورات خداست و برای آل محمد هم در آن بهره‌ای نیست». (ابن اخوه، بی‌تا: ۱۹۴)

۱۰. روایت شده که عمر، شیر قلبی [شیری که آب به آن اضافه شده بود] را به زمین ریخت. (پیشین: ۱۹۵)

۱۱. از علی علیه السلام روایت شده است که آن حضرت، گندم‌های احتکار شده را به آتش سوزاند. (پیشین)

۱. ۵. نقد و بررسی ادله مشروعیت مصادره در متون فقهی اهل سنت

۱. طبق مباحث مطرح شده در علم اصول گزارش‌های مربوط به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند عمر و سعد ابی وقاص است صرفاً زمانی حجیت داشته که به نقل سنت رسول خدا منجر گردد، ولی اگر از اجتهاد خودشان باشد فاقد حجیت است. (ر.ک: سبحانی، ۱۳۸۸: ۸۸/۲) البته مراجعه به متون اهل سنت به معنای اعتبار تمام ادله مورد استناد آن‌ها نبوده، بلکه به جهت آشنایی با فضای صدور احادیث معصومین علیهم السلام و نیز آگاهی از ادله معتبر آن‌ها راهگشاست.

۲. سند و اعتبار بسیاری از این گزارش‌های تاریخی مورد مناقشه است، زیرا بسیاری از این اخبار از طریق اهل سنت نقل شده است و در منابع حدیثی شیعه اثری از آن‌ها نیست؛ و اگر هم برخی از اخبار از طریق محدثین امامیه نقل شده مطلبی در مورد مصادره اموال در آن‌ها یافت نمی‌شود. در ضمن از آنجاکه این موضوع از مسائل حکومتی است احتمال جعل حدیث و انتساب‌های ناروا به بزرگان دین زیاد است، به خصوص که چنین نقل‌هایی چهره رحمانی اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را مخدوش کرده و از اسلام جلوه‌ای خش و بیرحم را معرفی می‌کند.

۳. در برخی از روایات که حرف از سوزاندن خانه‌ها به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است علاوه بر ضعف سند و نیز احتمال زیاد جعل سند برای بدنام کردن حضرت به دست عمال بنی‌امیه، ممکن است در خانه این افراد خصوصیتی وجود داشته باشد که باقی ماندن آن‌ها موجب تضعیف حکومت اسلامی می‌شده، لذا آن بزرگوار از بین همه





اموال این افراد خانه آن‌ها را تخریب نموده‌اند، زیرا با تتبع در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی صدر اسلام این واقعیت روشن می‌گردد که خانه بزرگان در شهرهای اسلامی منزل مسکونی معمولی نبوده، بلکه قلعه‌های محکم و غیر قابل نفوذی بودند که نظارت و کنترل بر فعالیت‌های داخل آن‌ها برای حکومت با مشکلات جدی روبه‌رو بوده است. به دیگر سخن هر کدام از این خانه‌ها به لانه جاسوسی برای دشمنان جامعه اسلامی بدل می‌گشت که جای امنی را برای اعمال خرابکارانه منافقین فراهم می‌کرد. به همین جهت حکومت اسلامی که موظف به تأمین امنیت جامعه و پیشگیری از چالش‌های ویران‌کننده جامعه است اقدام به ویران کردن این مراکز نمودند؛ به عبارت دیگر نمی‌توان این کار را مجازات خائنین دانست، بلکه اقدامی پیشگیرانه است.

۴. شاید به خاطر همین اشکالاتی که گفته شد برخی از اهل سنت تمامی شواهد و گزارش‌های تاریخی عقوبت و تعزیر مالی را مربوط به صدر اسلام دانسته و مدعی نسخ این نوع مجازات شده‌اند، و برای این ادعا به حدیث نبوی استناد نموده‌اند که فرمودند: «لَيْسَ فِي الْمَالِ حَقٌّ سِوَى الزَّكَاةِ؛ تنها حق موجود در مال، زکات است». (ابن ماجه، ۱۴۳۰: ۱/ ۵۷۰)

در کنار نسخ برخی دیگر برای غیر مجاز بودن این نوع عقوبت به مفاسدی که جواز این نوع عقوبت دارد اشاره نموده و گفته‌اند: «چنین عقوبتی صلاحیت ندارد به‌عنوان حربه‌ای در مقابل جرایم قرار گیرد، زیرا ترس از این می‌رود که با اباحه چنین مجازاتی حکام ظالم اموال مردم را به بهانه‌های واهی مصادره نمایند». (پیشین: ۱/ ۷۰۶) از سوی دیگر اباحه تعزیر مالی موجب تفاوت میان غنی و فقیر است، زیرا غنی توان مالی داشته و به انجام جرم جری می‌شود. (پیشین)

از این رو بزرگان حنفیه درصدد توجیه کلام ابو یوسف که تعزیر مالی را جایز می‌داند برآمدند و گفته‌اند مراد او از مصادره توقیف موقتی مال است تا تنبیه گردد و

بعد حاکم باید مال را برگرداند و نمی‌تواند آن را برای خود یا بیت‌المال بردارد، زیرا جایز نیست کسی مال دیگری را بدون مجوز شرعی تصرف نماید. (گروهی از مؤلفین، ۱۴۰۴: ۳۷ / ۳۵۴) لذا ابن عابدین تعزیر مالی را مطلقاً غیر مجاز می‌داند. (ابن عابدین، ۳: ۱۴۱۵ / ۱۷۸)

برخی دیگر مطابق روایت برخورد عمر با ابی هریره مصادره را صرفاً نسبت به اموال عمال وقتی که اموال آن‌ها کثرت یابد جایز می‌دانند، زیرا این کثرت دلالت بر خیانت آن‌ها می‌کند. (پیشین) البته بسیاری از فقهای اهل سنت از مذاهب مختلف مانند ابو یوسف و ابن قییم و ابن تیمیه و... قائل به جواز این نوع تعزیر شده‌اند. (زعیلی، ۱۳۱۳: ۳ / ۲۰۸) لذا برخی ادعای نسخ عقوبت و تعزیر مالی را غلط معرفی نموده‌اند، با این استدلال که بعد از نبی مکرم اسلام هم این نوع عقوبت توسط خلفای راشدین و اصحاب ایشان انجام می‌شد و کسانی که ادعای نسخ می‌کنند هیچ حجتی برای ادعای خود از کتاب و سنت و اجماع نداشته، بلکه صرفاً مدعی نسخ مذهب اصحاب خود را دلیل می‌آورد که فقط برای خودش حجیت دارد. (یعمری، ۱۴۰۶: ۲ / ۲۹۳)

با آنکه ادله مذکور در منابع فریقین هر کدام خالی از مناقشه نبوده و فاقد قوت لازم برای مشروعیت تعزیر مالی می‌باشد، اما می‌توان از مجموع این ادله و تظافر آن‌ها پی به جواز تعزیر مالی برد، ولی با فرض جواز تعزیر مالی باز هم نمی‌توان مصادره را به‌عنوان یک مجازات مشروع دانست، زیرا بین مصادره که سلب مالکیت است و تعزیر مالی و جریمه که نوعی الزام به پرداخت مال می‌باشد. تفاوت ماهوی وجود دارد.

۶. دلیل مشترک فریقین بر مشروعیت مصادره و نقد آن

با توجه به اینکه مجازات‌های اسلامی از نظر مرجع تعیین آن‌ها و قابلیت تغییر به دو دسته تقسیم می‌شوند، برخی از این مجازات‌ها از سوی شارع تعیین شده و قابل تغییر نیست که در اصطلاح فقهی به آن «حد» گویند. (محمود عبدالرحمن، بی‌تا:





۱/ ۵۵۴) و برخی دیگر تعداد مشخص شده‌ای در فقه نداشته و تعیین آن‌ها جزو اختیارات حاکم است که اصطلاحاً به آن‌ها «تعزیر» گویند. (عاملی، ۱۴۳۴: ۴۶)

در مورد نوع تعزیر بین فقهای اسلامی اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از فقها تعزیر را منحصر در شلاق ندانسته، بلکه هر نوع توبیخی را مصداق تعزیر شمرده‌اند. (ابن حزم، بی تا: ۹/ ۶۵؛ ابن قدامه، بی تا: ۱۰/ ۳۴۸)

بر اساس همین دیدگاه برخی از فقهای امامیه معاصر به جواز تعزیر مالی فتوا داده‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۴: ۲/ ۹۲۱)، ولی در مقابل، برخی دیگر از فقها در صحت تعزیر مالی خدشه نموده‌اند. (صافی گلپایگانی، بی تا: ۹۰) با این بیان که هیچ یک از فقهای امامیه بر تعزیر مالی فتوا نداده است، بلکه علامه تصریح کرده است که جرح و گرفتن مال را نمی‌توان به عنوان تعزیر قرار داد. (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۵/ ۴۱۱)

باید توجه داشت که این خدشه قابل اعتنا نیست، زیرا عدم فتوای فقها بر جواز تعزیر مالی به خاطر آن بوده که این گونه تعزیر نمودن مجرمین از شئون حکومت است و آنان از حکومت برکنار بوده‌اند. (منتظری، ۱۴۰۹: ۲/ ۳۴۱) لذا بسیاری از فقهای معاصر پیرامون جواز تعزیر مالی سخن گفته و ادله متنوع و متعددی ارائه نموده‌اند. (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۸: ۱/ ۶۳-۵۵) اگرچه برخی از این ادله از قوت کافی برخوردار نیست و قابل خدشه است، اما می‌توان از مجموع آن‌ها قطع به جواز تعزیر مالی پیدا نمود.

پذیرفتن مصادره به عنوان یکی از مصادیق تعزیر مالی نیاز به بحث و بررسی دارد، زیرا ماهیت مصادره توأم با سلب مالکیت است درحالی که قاعده کلی احترام مال مسلمان مانع از این سلب مالکیت است، مگر آنکه گفته شود همان گونه که در معنی لغوی تعزیر آمده است: «اصل التعزیر المنع» (ابن اثیر جزری، بی تا: ۳/ ۲۲۸)، هدف از وضع قوانین تعزیری بازداشتن از گناه است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۱۶۴)، پس مصادره اموال نیز که یکی از روش‌های مؤثر در بازدارندگی از جرم است. تعزیر محسوب شده و جایز می‌باشد، کما اینکه در برخی از تعاریف



اصطلاحی تعزیر نیز عنصر بازدارندگی به عنوان رکنی از ارکان تعریف بیان گردیده است، مثلاً ابوصلاح حلبی از فقهای امامیه تعزیر را چنین تعریف نموده است: التعزیر تأدیب تعبد لله سبحانه به لردع المعزرو غیره من المکلفین؛ تعزیر عبارت است از ادب کردن است که به وسیله آن تعزیر شونده و دیگر مکلفان [از ارتکاب عمل قابل تعزیر] منع می‌شوند. (ابو الصلاح حلبی، ۱۴۰۳: ۴۱۶)

جزیری از فقهای عامه تعزیر را چنین تعریف کرده است: «التعزیر فهو التادیب بما یراه الحاکم زاجراً لمن یفعل فعلاً محرّماً عن العقوبه الی هذا الفعل؛ تعزیر عبارت است از تأدیب به آنچه که حاکم مصلحت ببیند، به منظور اینکه مرتکب عمل حرام را از تکرار ارتکاب عمل ممنوع بازدارد». (جزیری، ۱۴۲۴: ۵ / ۳۱۷) شاید به همین دلیل است که برخی از فقهای معاصر هر کاری را که مانع از ادامه جرم و بازگشت مجرم به جرم شود، مصداق تعزیر شمرده‌اند. (مؤمن، ۱۴۲۲: ۹۷) همچنین می‌توان برای تکمیل استدلال بر مشروعیت مصادره در این مورد و موارد مشابه دو قاعده «لکل محرّم التعزیر» و «التعزیر بید الحاکم» را مطرح نمود.

با این همه نمی‌توان سیطره قاعده احترام مال مسلمان را نادیده گرفت و ادله مذکور نمی‌تواند حاکم بر این قاعده مسلم فقهی باشد، لذا می‌توان برای مجازات مجرم مواردی مانند ممنوعیت فروش و یا ممنوعیت بهره‌برداری و... را در نظر گرفت.

در برخی مواد قانونی، قانونگذار حکم به مصادره ابزار و آلات جرم داده است، درحالی‌که این موارد جزو اموال خصوصی محسوب شده و در شرایط عادی مشمول قاعده احترام اموال می‌شود، ولی می‌توان در تحلیل مبنای فقهی موارد مذکور چنین گفت که طبق برخی از گزارش‌های تاریخی از سنت فعلی معصومین علیهم‌السلام ابزار انجام فعل حرام از مالیت و ارزش افتاده و جایز، بلکه واجب است از آن‌ها گرفته شود.

به عنوان مثال، در منابع متعدد بیان شده که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از نزول آیه‌ای که دلالت صریح بر حرمت شراب دارد. دستور دادند که ظرف‌های شراب شکسته شود. (ترمذی، ۱۳۹۵: ۲ / ۳۷۹) و یا آنچه که در مورد به آتش کشیدن محله شراب‌فروشی توسط حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گزارش شده است (ر.ک: ابن تیمیه،



۱۴۲۵: ۵۹) و یا روایتی که سعد بن ابی وقاص از پیامبر خدا نقل می‌کند در مورد احترام مدینه و اینکه هر کس در آن صید کند یا درختی را ببرد گرفتن وسایل وی جایز است. (سجستانی، ۱۴۱۰: ۱ / ۴۷۰) و روایتی که پیامبر ﷺ فردی را که از راه زدن دف کسب درآمد می‌نمود تهدید به مصادره لباس و وسائل کردند. (ابن ماجه، ۱۴۳۰: ۲ / ۸۷۲) همان‌گونه که دیده می‌شود تمامی این روایات از طرق عامه نقل گردیده و قوت اتکا ندارند و نمی‌توان با اشباه این ادله، قاعده مسلم احترام مال مسلمان را تخصیص زد، پس به نظر می‌رسد که حکم به مصادره ابزار و آلات جرم در این ماده و مواد مشابه آن خالی از وجاهت فقهی می‌باشد. پس می‌توان گفت در مواردی که خود ابزار و ادوات مشروع هستند، ولی در جهت اعمال نامشروع مانند ترویج فساد مورد استفاده قرار می‌گیرند، از نظر شرعی دلیلی برای مصادره آن‌ها وجود ندارد، بلکه صرفاً می‌توان از استعمال آن‌ها در امور نامشروع ممانعت کرد و برای پیشگیری از چنین استعمالی تعزیر مالی یا غیرمالی تعیین نمود.

نتیجه:

۱. طبق بررسی در کتاب‌های فقهی فریقین پیرامون ماهیت مصادره اموال و واژگان مشابه آن می‌توان گفت مصادره اموال عبارت است از: «سلب دائمی مالک از حقوق مالکانه توسط حکومت و تملیک آن اموال به دولت بدون عوض».

۲. طبق بررسی در کتاب‌های تاریخی می‌توان به این نتیجه رسید که در طول تاریخ مصادره اموال به عنوان یکی از مجازات‌های مجرمین مطرح بوده که بعد از ظهور اسلام نیز در سیره خلفا جریان داشته است، ولی از آنجا که انتساب آن به معصوم مورد تردید است، لذا مشروعیت مصادره به عنوان مجازات، زیر سؤال می‌رود، با آنکه تصور می‌شود که مشهور فقها برخی از مصادیق این پدیده را جایز می‌دانند، ولی طبق تعریف ارائه شده از مصادره این موارد مصداق مصادره نبوده، بلکه جلوه‌هایی از اتلاف مال یا حبس مال و... است که با مصادره تفاوت ماهوی دارند.



۳. مشهور فقهای اسلامی اعم از اهل سنت و شیعه مشروعیت مصادره اموال را به عنوان مجازات پذیرفته و برای این مشروعیت ادله فراوانی بیان کرده‌اند، ولی با توجه نقدهایی که در متن بر ادله مذکور وارد شد این ادله قابلیت نقض اصل مسلم احترام نداشته و سیطره این اصل قابل تردید نیست.

۴. یکی از ادله‌ای که هم اهل سنت و هم امامیه برای مشروعیت مصادره اموال به آن تمسک جسته‌اند مشروعیت تعزیر مالی بوده، با آنکه این مشروعیت قابل دفاع است، ولی نمی‌توان گفت مصادره اموال مصداق از تعزیر مالی محسوب می‌شود، زیرا مصادره همراه با سلب مالکیت همراه است، ولی تعزیر مالی الزام به پرداخت جریمه است، پس با هم تفاوت ماهوی دارند.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم

نهج البلاغه

- اباذری فومشی، منصور (۱۳۹۱)، قانون اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی، تهران: نشر خرسندی.
- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی‌تا)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن اخوه، محمد (بی‌تا)، معالم القربة فی طلب الحسبه، لندن: دار الفنون کمبریج.
- ابن تیمیه، احمد (۱۴۲۵)، الحسبه، [بی‌جا]: [بی‌تا].
- ابن حزم، علی بن محمد (بی‌تا)، المحلّی، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: دارالفکر.
- ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۱۶)، مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت: مؤسسة الرسالة.

- ابن عابدین، محمد امین (۱۴۱۵)، حاشیه رد المختار علی الدر المختار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن قدامه، حنبلی، عبدالله بن احمد (بی تا)، المغنی، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
- ابن ماجه، محمد (۱۴۳۰)، سنن ابن ماجه، قاهره: دار الرساله العالمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۶۳)، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار صادر.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم (۱۴۱۸)، البحر الرائق، لبنان: دارالکتب العلمیه.
- ابو الصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین (۱۴۰۳ق)، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ابو داوود سجستانی، سلیمان (۱۴۱۰)، سنن ابی داوود، سعید محمد اللحام، بیروت: دار الفکر.
- امینی، عبدالحسین (۱۳۷۸)، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، تهران: بنیاد بعثت.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، صحیح بخاری، بیروت: دار الفکر.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۶)، حقوق مدنی، تهران: مجد.
- برهان الدین یعمری، ابراهیم (۱۴۰۶)، تبصره الحکام فی أصول الأفضیه و مناهج الأحکام، قاهره: مکتبه کلیات الأزهریه.
- بهوتی، منصور بن یونس (بی تا)، الروض المربع شرح زاد المستقنع، بیروت: دار المؤید/ مؤسسه الرساله.
- ترمذی، محمد (۱۳۹۵)، سنن الترمذی، حلب: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی.
- جزیری، عبدالرحمن (۱۴۲۴)، الفقه علی المذاهب الأربعة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۸)، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
- جندی، عبدالملک (۱۳۲۰)، موسوعه الجنایه، بیروت: دار المؤلفات القانونیه.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.



- خمینی، سید روح الله (۱۴۲۴)، توضیح المسائل، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- درینی، فتحی (۱۴۲۹)، بحوث المقارنة فی الفقه الاسلامی و اصوله، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- رواس قلعه جی، محمد (۱۴۰۸)، معجم لغة الفقهاء، بیروت: دار النفائس للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۰۸ ق.
- زبیدی، سید محمد مرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
- زركشى، محمد (۱۳۷۶)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار إحياء الكتب العربية عيسى البابى الحلبي وشركائه.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۸)، تاریخ صدر اسلام، تهران: سمت.
- زعیلی، فخر الدین عثمان بن علی (۱۳۱۳)، تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشیه الشلبي، قاهره: المطبعة الكبرى الأميریه - بولاق.
- سحانی، جعفر (۱۳۸۸)، الوسيط فی علم الاصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- شاه حسینی، رضا (۱۳۹۰)، مستثبات دین، تهران: انتشارات جنگل.
- شوکانی، محمد بن علی (۱۹۷۳)، نیل الاوطار من احادیث سید الاخبار، بیروت: نشر دار الجلیل.
- صافی گلپایگانی، لطف الله (بی تا)، التعزیر، أحكامه و حدوده، [بی جا]: [بی نا].
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، احمد (۱۴۱۵)، مجمع البیان، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۷۸)، المبسوط، ج ۳، تهران: مکتبه مرتضوی.
- عاملی، یاسین عیسی (۱۴۱۳)، الاصطلاحات الفقهیه فی الرسائل العملیه، بیروت: دار البلاغه للطباعة و النشر و التوزيع.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰)، تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- علی پاشا، صالح (۱۳۹۹)، سرگذشت قانون، تهران: دانشگاه تهران.



- عنایت، حمید(۱۳۴۹). سیاست ارسطو، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- غزالی، محمد(۱۴۲۹). شفاء الغلیل فی حل مقفل خلیل، قاهره: مرکز نجیبویه للمخطوطات و خدمة التراث.
- _____(۱۴۱۹)، المنحول من تعليقات الأصول، بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۹ق.
- فاضل لنکرانی، محمد(۱۳۷۷)، سیری کامل در اصول فقه، قم: فیضیه.
- فرهنگ، منوچهر(۱۳۸۸)، فرهنگ علوم اقتصادی، تهران: ذهن آویز.
- کاشف الغطاء، محمدحسین(۱۴۲۲)، تحرير المجله، نجف: المجمع العلمی التقرب بين المذاهب الاسلامی.
- کراخ النمل، علی(۱۹۸۸م)، المُنْجَد فی اللغة، قاهره: عالم الکتب.
- گروهی از مولفین(۱۴۰۴)، الموسوعة الفقهية الكويتية، کویت: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية.
- گلپایگانی، سید محمد رضا(۱۴۱۳)، کتاب القضاء، قم: دار القرآن الکریم.
- مجلسی، محمد باقر(۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- محمدی، حمید(۱۳۷۵)، ضبط مصادره و استرداد اموال، تهران: انتشارات گنج دانش.
- محمود عبدالرحمن(بی تا)، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية، [بی جا: [بی نا].
- معین، محمد(۱۳۸۴)، فرهنگ معین، تهران: انتشارات معین.
- مکارم شیرازی، ناصر(۱۴۲۵)، تعزیر و گستره آن، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- منتظری، حسینعلی(۱۴۰۹)، دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفکر.
- منقری، نصر بن مزاحم(۱۴۰۴)، وقعة صفین، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی علیه السلام.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم(۱۳۸۸)، فقه الحدود و التعزیرات، قم: دانشگاه مفید.
- مؤمن، محمد(۱۴۲۲)، مبانی تحرير الوسيلة - کتاب الحدود، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷)، رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حمید هاشم بیگی (۱۳۹۰)، دانشنامه جرم شناسی، تهران: دانش انتشارات گنج.
- نسائی، احمد بن شعیب (۱۴۰۶)، سنن النسائی بشرح الحافظ جلال الدین السيوطی و حاشیة الامام السندي، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية.
- واحدی نوایی، آوا (۱۳۸۰)، نظام جزایی ایران در عصر ساسانیان، تهران: انتشارات میزان.
- Hanna, Nathan, Liberalism and the General Justifiability of Punishment, Philos Stud, Springer Science Business Media, B. V ,2008
- Murphy, Jeffrie G, Does Kant Have a Theory of Punishment, Collumbia Law Review, 1987



